

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سلسلهٔ جلسات برای امامت

فصل چهارم: سر منزل جماناز

مصطفی امینی خواه / سال ۱۴۰۲



سلسله جلسات برای امامت

فصل چهارم: سرمنزل جانان - جلسه اول

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِينَا أَبُو الْقَاسِمِ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ (ص) وَ
آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ، مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ.
رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي يَفْقَهُهُ أَقْوَامِي!

دلیل عدم اقبال مردم به امیرالمؤمنین علیه السلام

یکی از سؤالاتی که در مورد قضیه فاطمیه و وقایع بعد از رحلت رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) مطرح است، این است که چه می شود که مردم به یک شخصیتی مثل امیرالمؤمنین (علیه السلام) با آن فضائل و کمالات، اقبال، نشان نمی دهند و به دیگری اقبال نشان می دهند که در آن سطح از کمالات نیستند. آدم وقتی از دور، بر روی کاغذ نگاه می کند، می بیند که دو طرف این قضیه اصلاً هم وزن همدیگر نیستند که آدم بخواهد بین اینها مقایسه بکند. امیرالمؤمنین کجا، جایگاه او کجا، نسبتش با پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) کجا، معجزاتی که از او صادر شده، آیاتی که در شأن او نازل شده، کراماتی که مردم از او دیده اند، فضائلی که از او دیدند، اینها کجا و دیگری که یک سرسوزن از این کمالات را ندارند، سابقه شان مشخص است، قبل از اسلامشان، وضعیتشان معلوم است، بعد از اسلامشان هم پیرونده شان چنگی به دل نمی زند.

چه می شود که مردم علی را رها می کنند و به دیگران رو می آورند؟ این نیاز به یک تحلیلی دارد که البته ما در کلمات خود حضرت زهرا (سلام الله علیها) پاسخ این را می بینیم که ان شاء الله، شب های آینده به توفیق الهی اگر حیاتی باشد و در خدمت دوستان باشیم کلمات حضرت زهرا (سلام الله علیها) را



سلسله جلسات برای امامت

فصل چهارم: سرمنزل جانان - جلسه اول

خواهیم خواند. فعلاً می‌خواهیم در این جلسه یک تحلیلی داشته باشیم. اولش یک تحلیل عقلی است و بعد می‌خواهیم یک نمونه‌هایی را در این دقایق، بررسی کنیم و به‌عنوان مصداق و تطبیق ببینیم. داستان این است، امام به معنای پیشران و پیش‌آهنگ و پیش‌قراول است. کسی است که جلوتر حرکت می‌کند و دیگران دنبال او حرکت می‌کنند و از او مشق می‌گیرند، از روی دست او می‌نویسند. البته می‌دانید که واژه امام و خود کلمه امام، یک کلمه مقدس نیست. ما، در قرآن کلمه امام را در مورد فرعون هم می‌بینیم که استفاده شده و ائمه کفر در قرآن داریم، ائمه ضلالت داریم^۲، کلمه امام یعنی کسی که جلوتر حرکت می‌کند، البته ما وقتی می‌گوییم امام با فرهنگ الآن، کلمه امام به‌تنهایی یک کلمه مثبت است و منظورمان هم امام معصوم است. ما الآن به هر کسی، امام نمی‌گوییم. مثلاً به جو بایدن، نمی‌گوییم: «امام آمریکایی‌ها» یا به نتانیا‌هو، نمی‌گوییم: «امام اسرائیلی‌ها». ولی در فرهنگ قرآن این‌ها هم امام هستند^۳. نتانیا‌هو هم امام اسرائیلی‌هاست.

معنای امام به‌طور عام

واژه امام یعنی یک کسی حرکت می‌کند و پشت سر او حرکت می‌کنند. چی می‌شود که مردم دنبال کسی حرکت می‌کنند؟ عرایض بنده را توجه داشته باشید و بعد تطبیق بدهید با قضیه فاطمیه، به نظر می‌رسد نکات مهمی در این مباحث هست که به درد امروزان هم می‌خورد و تحلیل‌هایی را برای امروزان خواهد داشت.

امام یعنی کسی جلوتر حرکت می‌کند. ما چه کسی را به‌عنوان امام انتخاب می‌کنیم؟ انسان یک مقصد و مقصودی دارد، هدف و جهتی دارد، نگاه می‌کند ببیند چه کسی می‌تواند او را به این هدف برساند و به این مقصد برساند. خواهی‌نخواهی و چه بدانیم و یا ندانیم، امام ما در زندگی‌مان، کسی است که ما را می‌رساند به هدفمان و مقصودمان. این مقصود خیلی چیزها می‌تواند باشد.

یک وقت آدم می‌خواهد دانشمند بشود. یک کسی را پیدا می‌کند که این دانش را داشته باشد و از روی دست او بنویسد. معلم، امام است. دانش‌آموز از او مشق و الگو می‌گیرد و پای تخته می‌نویسد.

۲. وَجَعَلْنَا هُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ (سوره قصص، آیه ۴۲).

امیرالمومنین نیز می‌فرماید: «فَإِنَّهُ لَا سِوَاءَ إِمَامٍ الْهُدَى وَ إِمَامٍ الرَّدَى (۱) وَ وِلَى النَّبِيِّ وَ عَدُوُّ النَّبِيِّ» (نهج البلاغه، نامه ۲۷) و روایت امام حسین علیه السلام که می‌فرماید: «إِمَامٌ دَعَا إِلَى هُدًى فَأَجَابُوهُ إِلَيْهِ، وَ إِمَامٌ دَعَا إِلَى ضَلَالَةٍ فَأَجَابُوهُ إِلَيْهَا، هُوَ لَاءٌ فِي الْجَنَّةِ، وَ هُوَ لَاءٌ فِي النَّارِ، وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ» (ابن بابویه، امالی، ص ۱۵۳).

۳. وَإِنْ نَكُتُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَلِئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّكُمْ يُرْتَدُّونَ

سوره توبه، آیه ۱۲)



سلسله جلسات برای امامت

فصل چهارم: سرمنزل جانان - جلسه اول

کلماتی را که معلم یاد می‌دهد دانش‌آموز همان‌طور یاد می‌گیرد. چرا دنبال او حرکت می‌کند؟ چرا سرمشق را از او می‌گیرد؟ چون می‌داند من اگر بخوام باسواد بشوم، سواد خواندن و نوشتن پیدا بکنم، این آقا سواد خواندن و نوشتن را دارد به آن نقطه رسیده و به آن هدف قبل از من رسیده و الآن می‌تواند من را هم ببرد و به آن هدف برساند. هدف این است که من باسواد بشوم و خواندن و نوشتن یاد بگیرم، چه کسی می‌تواند من را به این هدف برساند؟ این آقا. پس او می‌رود و من هم دنبالش می‌آیم. این می‌شود امام من در تحصیل علم و کسب سواد.

در اقتصاد هم همین است. آدم نگاه می‌کند و می‌گوید: من می‌خواهم سرمایه‌دار بشوم، پولدار بشوم، سرمایه‌ام را حفظ کنم و با این سرمایه بتوانم چندین تولید داشته باشم و با کمترین خسارت و بیشترین سود، نگاه می‌کنم ببینم چه کسانی موفق بوده‌اند. کتاب‌هایی نوشته شده، نظریه‌پردازی هستند که به عنوان افراد موفقی که بوده‌اند، ثروتمند بوده‌اند که بعضی از آن‌ها خیلی معروف هستند و شماها می‌شناسید.

آدم می‌رود و نگاه می‌کند که ببیند او چه کار کرده است، زندگی او را بررسی می‌کند، خط و مشی که او داده را بررسی می‌کند و می‌بیند او گفته اگر می‌خواهی سرمایه‌دار بشوی این کارها را بکن و آن کارها را نکن و این‌جوری سرمایه‌گذاری کن. این می‌شود امام این آدم نسبت به آن هدف پولدار شدن و سرمایه‌دار شدن.

در هر موضوعی این شکلی است. در کل زندگی، جهت زندگی ما به هر سمتی که باشد، امامان را مبتنی بر همان و بر اساس همان انتخاب می‌کنیم؛ و بر همان اساس برای ما امام پیدا می‌شود و هر کس را که احساس کنیم ما را به نتیجه می‌رساند، همان را می‌کنیم امام خودمان.

برخورد امیرالمؤمنین (علیه السلام) با کارگزار خود^۴

امیرالمؤمنین یک تعبیری در نهج البلاغه دارد و می‌فرماید: چشم علی روشن باشد. در نامه‌ای به عثمان بن حنیف است که تعابیر عجیب و تندوتیزی دارد. عثمان بن حنیف جزو کارگزاران امیرالمؤمنین و فرماندار بصره بود. همان شخصیتی است که در مهمانی اشرافی، شرکت کرد و حضرت نامه تندوتیزی برای او فرستادند. البته او را عزل نکردند، آدم ممتازی هم هست و جزو شخصیت‌های درجه یک عالم اسلام و از نزدیک‌ترین افراد به امیرالمؤمنین است که متأسفانه به این نکات کمتر توجه می‌شود. حضرت نامه تندوتیزی برای او نوشتند و فرمودند: «مگر امام تو این‌گونه رفتار می‌کند که تو چنین رفتاری داری؟ امام تو کیست؟ برای چی در چنین مجلسی شرکت کردی؟ مگر من امام تو نیستم؟ کی، دیدی من در چنین مجلسی شرکت کنم؟ به امام خودت نگاه کن و دنبال او حرکت کن.» این‌گونه باش.

۴. نهج البلاغه، نامه ۶۵. (متن کامل نامه و ترجمه آن در پی نوشت، انتهای متن آمده است).



سلسله جلسات برای امامت

فصل چهارم: سرمنزل جانان - جلسه اول

بعد می‌فرماید: «فکر می‌کنی من بلد نیستم چرب و شیرین دنیا را پیدا کنم؟» فکر کردی علی، کاسبی، بلد نیست؟ فکر کردی علی بلد نیست سرمایه برای خودش جمع کند؟ علی بلد نیست کیف و حال داشته باشد و عیش و نوش بکند؟ فکر کردی آن‌هایی که عیش و نوش می‌کنند باهوش‌تر از علی هستند؟ باعرضه‌تر از علی هستند؟ نه! خودم را در حد بهایم نمی‌بینیم، «لِيشْغَلْنِي أَكُلُ الطَّيِّبَاتِ كَالْبَهِيمَةِ»، فرمود: «مگر من چهارپا هستم که تمام هم و غم من در زندگی این باشد که خوب بخورم و خوب بچرخم؟» بعد فرمود: «چشم علی روشن باشد، حالا که سن و سالی از او گذشته و محاسنش سفید شده، اقتدا کند به گاو و گوسفند!»

خیلی از ماها، خیلی از ابناء بشر و خیلی از مردم کره زمین، امامشان گاو و گوسفند است که خودشان خبر ندارند. این که یک نفر برود امامی را انتخاب کند به این معنا نیست که برود یکجایی ثبت کند و یا انتخاب کند و یا فالو کند و یا رأی بدهد، وقتی آدم یک مدل را انتخاب می‌کند و می‌گوید دوست دارم این مدلی زندگی کنم، یک شخصیت را جلوی خودش می‌گذارد و دنبال او حرکت می‌کند. خیلی‌ها شخصیتی که جلو انداخته‌اند و دنبالش حرکت می‌کنند، گاو و گوسفند است، می‌خورد و می‌چرد و می‌خوابد و جفت‌گیری می‌کند و در دشت و دمن می‌چرخد و کاری هم به کسی ندارد و سرش به کار خودش است و سرش پایین است و بعد هم می‌میرد و تمام. خیلی‌ها ایده‌شان برای زندگی همین است. اگر نگوییم اکثریت عالم، این شکلی زندگی می‌کنند.

امیرالمؤمنین در نامه ۴۵ نهج البلاغه فرمود: «امام این‌ها گاو و گوسفند است ولی خودشان خبر ندارند» و بعد فرمود «علی هم اگر این‌طوری زندگی کند، امامش همان گاو و گوسفند هستند و توی کارگزار من هم اگر این مدلی زندگی کنی، امام تو هم دیگر علی نیست، امام تو هم گاو و گوسفند است.»

هدف زندگی

آدم از روی دست کی می‌نویسد و مدل چه کسی زندگی می‌کند؟ جهتش کجاست، مقصودش کجاست؟ یک وقت مقصود ما علفزار است و دشت و دمن و کیف و حال. البته کسی منع نمی‌کند، خوراک خوب، زندگی خوب، رفاه، آسایش، همه، باید داشته باشند و همه باید برای همدیگر فراهم کنند، خصوصاً مسئولین که ان شاء الله خداوند این‌ها را هم موفق کند که بتوانند در این جهت هم کار کنند و مردم را از این مشکلات و گرفتاری‌ها خارج کنند.

این یک بحث است و آن بحث دیگری است و ربطی به همدیگر ندارند. جهت زندگی‌ات کجاست؟ یک وقت آدم، ماشین خوب دارد. اینجا، خیابان بغلی شما معروف است، خیابان اندرزگو، معروف به دور دور، است و جوان‌ها با ماشین‌های آخرین سیستم می‌آیند.

هدفش چیست؟ ماشین پنجاه میلیاردی زیر پای اوست، ولی ماشین را سوار نشده که به جایی برسد، کسی را به جایی برساند، مقصدش همین است که بیاید در خیابان‌ها یک خودی نشان بدهد و



سلسله جلسات برای امامت

فصل چهارم: سرمنزل جانان - جلسه اول

به اصطلاح رو کم کند و بگوید ما اینیم. ما خیلی داریم. ما این قدر داریم که نمی دانیم با پولمان چه کار کنیم. بیچاره تو که نداری.

این می گوید من هم دارم. می گوید من بیشتر دارم. در عمل می خواهد این را نشان بدهد و بگوید ماشین من این را هم دارد که ماشین تو ندارد. بعضی ها سوار ماشین می شوند و می روند و فقط می خواهند راه بروند و بگردند و بچرخند. بعضی ها مقصود دارند و به یک جایی می خواهند برسند. یک وقت شما از اینجا حرکت می کنی پیاده یا سوار تا امامزاده علی اکبر (علیه السلام) که این بالا هست یا امامزاده اسماعیل (علیه السلام) که این طرف است یا مثلاً می روی حرم عبدالعظیم (علیه السلام) یا می روی بهشت زهرا (سلام الله علیها)، یک وقت آدم مقصد دارد، یک وقت هم فقط دارد می چرخد. بعضی ها در زندگی مقصودی ندارند. همین جوری خوش هستند و دارند می چرخند. قرآن از این تعبیر می کند به غوایت. از ریشه غَیَّ. بعضی ها همین طوری دارند می چرخند و نمی دانند کجا می خواهند بروند و برنامه شان چی است. به تعبیر امیرالمؤمنین (علیه السلام) هرکسی که در مسیر، سر این ها را گرم بکند، دنبال همان، راه می افتند، هرکس هم به این ها بگوید برویم فلان جا یک کم گاه و جو و علف و آب و سایبانی هست، می روند. یک کم آنجا گشت و گذار دارند.

حقیقت فاطمیه

داستان فاطمیه و فاطمه زهرا (سلام الله علیها) این است: چه می شود که مردم به امیرالمؤمنین (علیه السلام) رو نمی آورند. کسی شک ندارد در فضائل امیرالمؤمنین، نکته این است که راهش نمی خورد به مقصودی که علی می خواهد ببرد، آنجا نمی خواهند بروند. علی آدم خوبی است، بعدها این ها به امیرالمؤمنین رو آوردند، ولی وقتی به امیرالمؤمنین رو آوردند، برای چه بعد از خلیفه سوم روی آوردند؟

گفتند: «علی! بیت المال خوب توزیع نمی شود، پول های ما را دارند می خورند و کار خودت است،

بیا.»

امیرالمؤمنین فرمود: «اتفاقاً من به درد شماها نمی خورم، بروید یک نفر دیگر را پیدا کنید، به هر کس هم رأی دادید من تابع هستم.» بعداً هم مشخص شد که حرف امیرالمؤمنین درست بود و به

۵. وَ إِخْوَانُهُمْ يُمُدُّونَهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لَا يِقْصِرُونَ (سوره اعراف، آیه ۲۰۲).

بنا بر گفته راغب، فرق بین (اغواً) و (اضلال) این می شود که (اضلال) عبارت از این است که کسی را از راه به درکنی، درحالی که آن کس هدفش را گم نکرده بلکه همچنان در یاد هدف و در پی رسیدن به آن است، ولی تو راهی پیش پایش می گذاری که او را به هدفش نمی رساند، ولی (اغواً) عبارت است از اینکه او را به طوری از راه به دربری که در اثر جهل، به چیز دیگری مشغول شود و هدف اصلی را فراموش کند. (حسینی همدانی، ترجمه المیزان، ج ۱، ص ۳۲۴).



سلسله جلسات برای امامت

فصل چهارم: سرمنزل جانان - جلسه اول

چالش خوردند. برای اینکه این‌ها، علی را نمی‌خواستند که با علی تا به خدا بروند. علی آمده که بشر را به سمت خدا ببرد، مقصود علی، خداست، این عین کلمات امیرالمؤمنین است در نهج البلاغه، فرمود: **لَيْسَ أَمْرِي وَ أَمْرُكُمْ وَاحِدًا، إِنِّي أُرِيدُكُمْ لِلَّهِ وَ أَنْتُمْ تُرِيدُونَ نِي لَأَنْفُسِكُمْ**^۶. داستان من و شما مشکلتان اینجاست، هدف ما با هم یکی نیست و جهت ما یکی نیست. من شما را برای خدا می‌خواهم و شما من را برای خودتان می‌خواهید. شما علی را برای پولتان می‌خواهید. شما علی را برای کسری بودجه‌تان می‌خواهید.

این‌ها الآن، خیلی ساده است و برحسب ظاهر همه هم بلدیم. می‌خواهم یک نتیجه‌گیری بکنم، کمی، بحث به چالش کشیده می‌شود و اصلاً بنا دارم در جلسه اول بحث به چالش کشیده بشود. این مباحثی که می‌خواهم عرض کنم معمولاً در جلسات اول یک دهه و پنج شب عرض نمی‌کنم، ولی اینجا چون رفت‌وآمد زیاد کردیم و یک جورهایی با اهل این مسجد، فامیل شدیم و رفیق شدیم با اهل این جلسات، می‌خواهم از اول فاطمیه یک بحثی را به چالش بکشم، ان‌شاءالله گفتگو هم صورت بگیرد بعد از این مطالب و شب‌های بعد ناظر به این گفتگوها، ان‌شاءالله بیشتر باهم صحبت کنیم.

مسئله این است، ما گاهی یک چیزهایی را خوب و خوش می‌دانیم و هدف می‌دانیم، مطلوب می‌دانیم؛ که این لزوماً برای خدا و اهل بیت مطلوب نیست، مقصد نیست، هدف نیست. خیلی ساده است، از همین جا تضاد ما شکل می‌گیرد، تقابل با امام و روی‌گردان از امام و رو آوردن به یک امام دیگر خیلی فرآیند پیچیده‌ای نیست.

بحث چالشی

نمونه‌هایی را عرض می‌کنم که مشخص بشود. آن بحث چالشی که می‌خواهم عرض کنم اینجا شروع می‌شود.

مثلاً ما آیات قرآن را می‌خوانیم و می‌بینیم، می‌فرماید: انبیاء را تکذیب می‌کردند، می‌گوییم: «چقدر این‌ها نادان بودند، چقدر پلید بودند برای چی انبیاء را تکذیب می‌کردند؟»

تکذیب انبیاء یعنی چه؟ یعنی می‌گفتند تو دروغ می‌گویی. مثلاً پیغمبر چی می‌گفت که این‌ها می‌گفتند دروغ می‌گویی؟ پیغمبر می‌گفت من از جانب خدا آمده‌ام، این‌ها می‌گفتند دروغ می‌گویی. پیغمبر می‌گفت به من وحی می‌شود این‌ها تکذیب می‌کردند و می‌گفتند دروغ می‌گویی. می‌گفت

۶. لَمْ تَكُنْ بَيِّعْتَكُمْ إِيَّايَ فَلْتَةً وَ لَيْسَ أَمْرِي وَ أَمْرُكُمْ وَاحِدًا، إِنِّي أُرِيدُكُمْ لِلَّهِ وَ أَنْتُمْ تُرِيدُونَ نِي لَأَنْفُسِكُمْ. أَيُّهَا النَّاسُ أَعْيُونِي عَلَى أَنْفُسِكُمْ، وَ أَيُّمُ اللَّهِ لَأَنْصِفَنَّ الْمَظْلُومَ مِنْ ظَالِمِهِ وَ لَأَقُودَنَّ الظَّالِمَ بِخِزَامَتِهِ، حَتَّى أُرِدَّهُ مِنْهُلَ الْحَقِّ وَ إِنْ كَانَ كَارِهًا (نهج البلاغه، خطبه ۱۳۶).



سلسله جلسات برای امامت

فصل چهارم: سرمنزل جانان - جلسه اول

قیامت هست می گفتند دروغ می گویی. می گفت خدا هست، می گفتند دروغ می گویی. می گفت خدا یکی است، می گفتند دروغ می گویی.

فقط همین‌ها بودند که تکذیب می کردند؟ یعنی الآن زمان ما که این حرف‌ها نیست، دیگر تکذیبی نیست؟ اتفاقاً زمان ما خیلی تکذیب‌ها پیچیده‌تر است. ما که مذهبی هستیم، دیگر تکذیب نداریم؟ چرا، ما هم یک تکذیب‌هایی داریم که نمونه‌هایش را عرض می‌کنم که بحث چالشی ما هم اینجاست. تکذیب ما کجاست؟ خدا و پیغمبر یک چیزهایی را می‌گویند خوب است، بعد ما به دلمان که مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم دلمان خیلی تصدیق نمی‌کند که این خوب است. تکذیب از همین جا شروع می‌شود. بعضی چیزها را خدا و پیغمبر می‌گویند مهم نیست، خوب نیست، ما که به دلمان مراجعه می‌کنیم می‌بینیم نه بابا، خیلی هم خوب است! من یک روایت بخوانم و بعد وارد بحث چالشی‌مان بشویم.

حذف حَتَّى عَلٰی خَيْرِ الْعَمَلِ، در زمان خلیفه دوم

این داستان را اکثراً شنیده‌اید. اهل سنت در اذان، مشابه ما نیستند و حتماً در جریان آن هستید. اذان اهل سنت شهادت به امامت امیرالمؤمنین ندارد و

«حَتَّى عَلٰی خَيْرِ الْعَمَلِ» هم ندارد. به جای آن در اذان صبح می‌گویند: «الصَّلَاةُ، خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ»^۷، داستانش چی بوده؟ این اذانی بود که در زمان پیغمبر بود و بلال این‌گونه اذان می‌گفت.

خلیفه دوم به او گفت بعدازاین، این جوری اذان نباید بگویی. «حَتَّى عَلٰی خَيْرِ الْعَمَلِ»، را می‌اندازی. قضیه چی بود؟ داستان این است. روایت دارد که می‌فرماید: «حُذِفَ مِنَ الْأَذَانِ حَتَّى عَلٰی خَيْرِ الْعَمَلِ قَالَ أَرَادَ عُمَرُ بِذَلِكَ أَنْ لَا يَتَّكِلَ النَّاسُ عَلٰی الصَّلَاةِ وَ يَدْعُوا الْجِهَادَ فَلِذَلِكَ حَذَفَهَا مِنَ الْأَذَانِ»^۸. خیلی جالب است.

خلیفه دوم گفت این «حَتَّى عَلٰی خَيْرِ الْعَمَلِ» که می‌گویید، اگر مردم باور کنند که بهترین کار نماز است، دیگر کسی دنبال جهاد نمی‌آید و می‌گویند بهترین کار نماز است و نمازش را که خواند به همین راضی است و می‌رود خانه، ما می‌خواهیم جهاد برویم، مملکت خرج دارد، فتوحات داریم، می‌دانید

۷. قال موسى بن جعفر عليهما السلام: الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ بِدَعَا بِنِي أُمِيَّةَ وَ لَيْسَ ذَلِكَ مِنْ أَصْلِ الْأَذَانِ وَ لَا بَأْسَ إِذَا أَرَادَ الرَّجُلُ أَنْ يَنْبَهُ النَّاسَ لِلصَّلَاةِ أَنْ يَنَادِيَ بِذَلِكَ، وَ لَا يَجْعَلُهُ مِنْ أَصْلِ الْأَذَانِ؛ فَإِنَّا لَا نَرَاهُ أَذَانًا (جمعی از محدثین، اصول الستة عشرة من الأصول الأوليه في الروايات و احاديث اهل البيت عليهم السلام، ج ۱، ص ۲۰۵).

۸. وَ مِنْهُ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقِيِّ وَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْعَبَّاسِيِّ بْنِ سَعِيدِ الْأَزْرَقِيِّ عَنْ سُؤْيِدِ بْنِ سَعِيدِ الْأَنْبَارِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَثْمَانَ الْجَمْعِيِّ عَنِ الْحَكَمِيِّ بْنِ أَبِي عَن عِكْرِمَةَ قَالَ: قُلْتُ لِابْنِ عَبَّاسٍ أَخْبِرْنِي لِأَيِّ شَيْءٍ حُذِفَ مِنَ الْأَذَانِ حَتَّى عَلٰی خَيْرِ الْعَمَلِ قَالَ أَرَادَ عُمَرُ بِذَلِكَ أَنْ لَا يَتَّكِلَ النَّاسُ عَلٰی الصَّلَاةِ وَ يَدْعُوا الْجِهَادَ فَلِذَلِكَ حَذَفَهَا مِنَ الْأَذَانِ (مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۸۱، ص ۱۴۰).



سلسله جلسات برای امامت

فصل چهارم: سرمنزل جانان - جلسه اول

خلیفه دوم خیلی فتوحات داشت و فتوحات اسلام در زمان خلیفه دوم خیلی گسترده بود. از این طرف تا چین و از آن طرف تا اتریش اسلام گسترش یافت.

بخش عمده‌ای از گسترش قلمرو اسلام در زمان خلیفه دوم اتفاق افتاد. جنگ‌هایی هم که می‌رفت جنگ با کفار بود و پول و زمین بود که اضافه می‌شد به مملکت اسلام با برده و کنیز. وضع مردم خوب شده بود و توی پول غلت می‌زدند. می‌گفتند بعد از این سرمایه بعضی‌ها را در تاریخ گفته‌اند که می‌خواستند ارث طرف را تقسیم کنند، شمش طلا را با تبر خرد می‌کردند این قدر سرمایه زیاد شده بود. گفت نماز خوب است ولی خیرالعمل نیست. نماز از خواب بهتر است. بگذارید در نماز بگویند «الصلاة خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» نماز از خواب بهتر هست ولی خیرالعمل نیست. حالا من از شما سؤال می‌کنم چرا مردم شورش نکردند علیه خلیفه دوم و تن دادند به این حکم و تا الآن اذان همین است. باینکه گفتن «حَتَّىٰ عَلَىٰ خَيْرِ الْعَمَلِ» در اذان از زمان پیغمبر بود.

یعنی پیغمبر نمی‌دانست؟ شما جهاد را از کی، یاد گرفتید؟ از پیغمبر. پیغمبر نمی‌دانست بهترین کار نماز هست یا نه؟ پیغمبر نمی‌دانست اگر خیرالعمل بگوید، مردم از جهاد غافل می‌شوند؟ مسئله این است که نماز، این نیست که پنج دقیقه، رو به یک سمتی بایستیم و دست‌ها را بالا و پایین کنیم و خم و راست بشویم. نماز یعنی توجه قلبی، توجه، معنویت، ارتباط ویژه با خدا. برای مردم هدف این نبود، هدف چی بود؟ توسعه و پول و سرمایه و این‌ها.

مَرَامِ عُلُوِّ وَ مَرَامِ عُمَرَى

یک مرام علوی داریم، یک مرام عمری داریم. خیلی از ماها می‌گوییم مرام ما علوی است، ولی واقعاً ته آن اگر به ما بگویند کشورگشایی و فتوحات و این‌ها مهم‌تر است یا نماز؟ می‌گوییم نماز خوب هست، ولی بهترینش نیست. این معلوم می‌شود که مرام ما هم عمری است و اگر ما هم آن زمان بودیم به علی رأی نمی‌دادیم. چرا؟ چون آن خوبی که در ذهن علی است با این خوبی که در ذهن ما هست، با هم جور در نمی‌آید. می‌رود یک امام پیدا می‌کند که او را به آن خوب برساند.

آدم نگاه می‌کند می‌بیند چی خوب است و می‌خواهد به چی برسد؟ بعد امامش را انتخاب می‌کند که کی من را به این می‌رساند. ما کشورگشایی می‌خواهیم و برده و کنیز می‌خواهیم و پول می‌خواهیم و توسعه و این‌ها، این هدف است، حرف این است نماز هم می‌خوانیم و حج هم می‌رویم، ولی اصل آن است. مشکل با علی، این است که علی این را، اصل نمی‌داند، آن را، اصل می‌داند.

سال‌هایی که امیرالمؤمنین حاکم بود، چرا حکومت امیرالمؤمنین رو به افول و رو به ضعف رفت؟ باینکه مردم عدالت علی را می‌دیدند. به قول معروف علی در دور دوم رأی نیاورد. چهار سال و ۹ ماه حکومت کرد، دور اول چهار ساله کارش تمام شد و اگر دور بعدی هم در کار بود رأی نمی‌آورد. تکه‌تکه مناطق حکومت را از او گرفتند. آخرین خطبه‌ای که در مسجد کوفه خواند، فرمود تمام حکومت را از



سلسله جلسات برای امامت

فصل چهارم: سرمنزل جانان - جلسه اول

من گرفتند و فقط کوفه برای من مانده است و خطاب به مردم کوفه گفت ای کاش هیچ وقت شماها را نمی دیدم و نمی شناختم؛ و خدا من را از شما بگیرد.^۹

آن‌ها برمی داشتند مسلمین را می بردند جنگ با کفار، می کردند و پول می آوردند و کنیز می آوردند و مملکت اضافه می کردند، امیرالمؤمنین این‌ها را می برد جنگ با مسلمین، بعد هم می فرمود مالش هم محترم است و دست به ناموسش هم نمی توانی بزنی، نه کنیز دارد و نه غنائم دارد. بچه محلش هم بود و رفیق و رفقاییش بود. خوارچ که مال همان کوفه هم بودند. این‌ها از دوران خلیفه دوم بودند. بعد از امیرالمؤمنین هم دوباره بساط همان شد. معاویه رفت به سمت کشورگشایی و بعد زمان بنی امیه و بعد از شهادت امام حسین (علیه السلام) غلغله ای بود. همین طور می رفتند و کفار را اسیر می کردند و کشورگشایی می کردند و بنی امیه اروپا و اندلس و اسپانیا را هم گرفتند. مراکز ثروت دست این‌ها بود.

یک دوره ای دست امیرالمؤمنین بود، همه تمرکزش را گذاشته بود روی معاویه. بابا ول کن معاویه را، بیا برویم بجنگیم. این‌ها مسلمان هستند، نه پولی برای ما درمی آید نه چیزی. روزبه روز موقعیت امیرالمؤمنین ضعیف می شد.

داستان امام این است و اینکه خیلی داد بزیم: امام ما علی است و مرگ بر ضد علی، ما اهل کوفه نیستیم علی تنها بماند. خیلی با این چیزها قضیه تمام نمی شود. هدفت چی است و چی می خواهی؟ چی در نگاه تو خیر است که بروم در آن بحث چالشی.

با اینکه وقتم کم بود و نیاز به مقدمات زیادی داشت، مجبورم در همین جلسه اول بحث را به آن چالش ببرم. یک تعبیری امیرالمؤمنین دارد، این را بگویم و بعد روایت را بخوانم.

دشمنی با خدا و پیغمبر

در نهج البلاغه امیرالمؤمنین می فرماید: اگر به جز این، چیزی نباشد که ما یک چیزهایی را دوست داشته باشیم و خدا و پیغمبر خوششان نیاید، «و تَعْظِيمُنَا مَا صَغَرَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ»، چیزهایی را مهم و بزرگ بدانیم که خدا و پیغمبر، برایشان اهمیت ندارد «لَكَفَى بِهِ شِقَاقًا لِلَّهِ وَ مُحَادَّةً عَنْ أَمْرِ اللَّهِ»^{۱۰} همین برای دشمنی با خدا و اهل بیت و مخالفت با خدا و پیغمبر، بس است. داستان دشمنی با خدا و پیغمبر

۹. يَا أَشْبَاهَ الرَّجَالِ وَ لَا رَجَالَ، حُلُومُ الْأَطْفَالِ وَ عُقُولُ رِبَّاتِ الْجِجَالِ، لَوِدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَرَكُمْ وَ لَمْ أَعْرِفْكُمْ مَعْرِفَةً وَ اللَّهُ جَرَّتْ نَدْمًا وَ أَعْقَبَتْ سَدَمًا. قَاتَلَكُمْ اللَّهُ لَقَدْ مَلَأْتُمْ قَلْبِي قِيحًا وَ شَحَنْتُمْ صَدْرِي غَيْظًا وَ جَرَعْتُمُونِي نَغَبَ التَّهْمَامِ أَنْفَاسًا وَ أَفْسَدْتُمْ عَلَيَّ رَأْيِي بِالْعِضْيَانِ وَ الْخِذْلَانِ (نهج البلاغه، خطبه ۲۷).

۱۰. وَ تَعْظِيمُنَا مَا صَغَرَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ لَكَفَى بِهِ شِقَاقًا لِلَّهِ وَ مُحَادَّةً عَنْ أَمْرِ اللَّهِ وَ لَقَدْ كَانَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَأْكُلُ عَلَيَّ الْأَرْضِ وَ يَجْلِسُ جِلْسَةَ الْعَبْدِ وَ يَخْصِفُ بِيَدِهِ نَعْلَهُ وَ يَرْفَعُ بِيَدِهِ ثُوبَهُ وَ يَرْكُبُ الْجِمَارَ الْعَارِي (نهج البلاغه، خطبه ۱۶۰).



سلسله جلسات برای امامت

فصل چهارم: سرمنزل جانان - جلسه اول

همین است. تکذیب یعنی خدا می‌گوید مهم است و تو می‌گویی مهم نیست. خدا می‌گوید مهم نیست تو می‌گویی مهم است. خدا می‌گوید این مهم‌تر است تو می‌گویی آن مهم‌تر است. یک روایت برای شما بخوانم. یک چالش جدی است که قشنگ محک می‌خوریم، یک نمونه می‌خواستیم عرض بکنم. شب‌های بعد شاید ان‌شاءالله نمونه‌های دیگری هم بحث کنیم. تعریف ما از خوبی‌ها. مثلاً می‌گوییم آخرت خوب است. «وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى». آخرت از دنیا بهتر است. دنیا خوب است، ولی آخرت بهتر است. بله. آخرت بهتر است. در مرام و زندگی ما چقدر باور به این داریم؟ اینجاها معلوم می‌شود خط ما با علی جور درمی‌آید یا به تقاطع می‌خوریم.

بهترین چیز برای زنان

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرمایند ما خدمت پیغمبر نشسته بودیم، پیغمبر اکرم خطاب کرد به مردم و فرمود: «أَخْبِرُونِي أَيُّ شَيْءٍ خَيْرٍ لِلنِّسَاءِ؟»^{۱۱} کلمه خیر، خیرالعمل را هم که آن آقا برداشته بود. پیغمبر گفت یک نفر به من بگوید که برای زن‌ها چی از همه بهتر است؟ چی برای زن‌ها خوب است. البته در مورد زن‌ها می‌گویم نه اینکه علیه زن‌ها بگویم، نمونه دارم می‌گویم. در مورد مردان هم هزاران نمونه می‌شود گفت. چون روایت خاص پیغمبر است و مرتبط با حضرت زهراست. چی، برای زن‌ها از همه چیز بهتر است؟ الآن اگر به ما بگویند بهترین چیز برای خانم‌ها چی است؟ چه پاسخی می‌دهیم؟ جواهرات، زیبایی، سلامتی، سؤال عجیبی است. «فَعَيِّنَا بِذَلِكَ كَلِمًا» همه از جواب بازماندیم. «حَتَّى تَفْرَقْنَا» تا اینکه متفرق شدیم. «فَرَجَعْتُ إِلَى فَاطِمَةَ» این کلام از امیرالمؤمنین است، از سلمان هم نیست. می‌فرماید برگشتم و رفتم پیش فاطمه (سلام‌الله‌علیها). «فَأَخْبَرْتُهَا بِالَّذِي قَالَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ» البته این سرّی دارد، نه اینکه امیرالمؤمنین بلد نبوده باشد. خدا اراده کرده که از طریق حضرت زهرا این قضیه منتشر بشود. امیرالمؤمنین توضیح داده به حضرت زهرا (سلام‌الله‌علیها) که پیغمبر فرمود چی برای زن‌ها بهتر است و کسی جواب نداد و ما آمدیم «وَلَيْسَ أَحَدٌ مِّنَّا عَلِمَهُ وَلَا عَرَفَهُ».

۱۱. سوره اعلی، آیه ۱۷.

۱۲. عَلِيُّ بْنُ عِيسَى فِي كَشْفِ الْغُمَّةِ نَقْلًا مِنْ كِتَابِ أَخْبَارِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ لِابْنِ بَابُوَيْهِ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ أَخْبِرُونِي أَيُّ شَيْءٍ خَيْرٍ لِلنِّسَاءِ فَعَيِّنَا بِذَلِكَ كَلِمًا حَتَّى تَفْرَقْنَا فَرَجَعْتُ إِلَى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَأَخْبَرْتُهَا بِالَّذِي قَالَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ لَيْسَ أَحَدٌ مِّنَّا عَلِمَهُ وَ لَا عَرَفَهُ فَقَالَتْ وَ لَكِنِّي أَعْرِفُهُ خَيْرٌ لِلنِّسَاءِ أَنْ لَا يَرِينَ الرِّجَالَ وَ لَا يَرَاهُنَّ الرِّجَالَ فَرَجَعْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ سَأَلْتَنَا أَيُّ شَيْءٍ خَيْرٍ لِلنِّسَاءِ خَيْرٌ لِهِنَّ أَنْ لَا يَرِينَ الرِّجَالَ وَ لَا يَرَاهُنَّ الرِّجَالَ فَقَالَ مَنْ أَخْبَرَكَ فَلَمْ تَعْلَمَهُ وَ أَنْتِ عِنْدِي فَقُلْتُ فَاطِمَةَ فَأَعْجَبَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَ قَالَ: إِنَّ فَاطِمَةَ بَضْعَةٌ مِنِّي (شيخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۶۷).



سلسله جلسات برای امامت

فصل چهارم: سرمنزل جانان - جلسه اول

هیچ کس هم جواب را بلد نبود. فقالت: «وَلَكِنِّي أَعْرِفُهُ» حضرت زهرا گفت من می دانم چی است. «خَيْرٌ لِلنِّسَاءِ أَنْ لَا يَرَيْنَ الرِّجَالَ وَ لَا يَرَاهُنَّ الرِّجَالَ.»

یک زن سرمایه بالا داشته باشد، ویلا داشته باشد، عزت اجتماعی داشته باشد، حقوقش را بتواند بگیرد، از شوهرش و دیگران به او ظلم نشود. همه اینها درست است و خوب است. حتماً حضرت زهرا (سلام الله علیها) هم اینها را می دانسته و پیغمبر هم می دانستند و مردم هم می دانستند. ولی حضرت زهرا (سلام الله علیها) دست روی این مورد می گذارد و می فرماید بهترین چیز برای زن، این است که نه زن، مرد را ببیند و نه مرد، زن را ببیند. نمی گوید ارتباط نباشد و از خانه بیرون نرود، حرف از بیرون نرفتن نیست، همدیگر را نبینند. بلکه اگر می خواهد یک نیازی را در بیرون خانه برطرف کند بدون ارتباط فیزیکی باشد. خود حضرت زهرا (سلام الله علیها) در مسجد خطبه خواند. ولی آمد دورتادور او را پرده کشیدند. آنها اینها را نمی گویند. فقط می گویند حضرت زهرا در مسجد برای مردها خطبه خواند. بین مردها خطبه خواند ولی کسی او را ندید، اولاً چندین زن، دورتادور او را گرفته بودند پوشش خودش هم که در اوج بود، بعد که وارد شد پرده زدند و پشت پرده نشست و درحالی که بقیه مردها این طرف پرده بودند، شروع کرد سخنرانی کردن و خطبه خواندن.

بیرون می رفت، مزار شهدا می رفت، ولی ارتباط فیزیکی نداشت. همکاری می شود کرد و همکار می توانند باشند، ولی این دیدوبازدید و در خلوت با هم گپ زدن و گفتگو کردن خیلی عجیب است. تعبیر بهترین هم دارد، آدم کمی پس می زند. خود من که مرد هستم برایم عجیب است چه برسد برای خانمها. هیچی دیگر بهتر از این نبود، اختلاسها را حل کردید؟ همه چیز درست شد؟ الآن دیگر هیچ زنی از شوهرش فحش نمی شنود و تحقیر نمی شود، همین یکی مانده بود که فقط مردها را ببیند. پس مُکذِّبِینَ که در قرآن می خواندیم خیلی دور نبودند. ما فکر می کردیم فرسنگها با هم فاصله داریم، در تاریخ و در سالیان خیلی دور آدمیانی بودند که انبیاء را تکذیب می کردند، خوب تو هم داری تکذیب می کنی. اگر آنجا بودیم و فاطمه زهرا این را می گفت، چی می گفتیم؟ می گفت نه بابا! اینها چیه؟! اینها همه تکذیب است. این هم خوب هست ولی بهترینش نیست. چی شد؟ خیرالعمل را از اذان برداشتی؟ مشکل و مسئله را می بینید؟ یک جوری نشان می دهد که خیلی مرام عُمَری که روبروی مرام علوی است، خیلی پیچیده و عجیب و غریب نیست که ما فکر کنیم یک گوشه تاریخ ایستاده اند و همه سیاه و کثیف، چرک، همه همدیگر را نگاه می کنند و می گویند خاک بر سر شما و این طرف هم همه روشن و شفاف، طرفدار علی (علیه السلام) هستند.

ما هم اگر بودیم، احتمالاً خود بنده، می گفتم این با عقل من جور در نمی آید که این بهترین باشد و خوب باشد. فرمود بهترین چیز این است که نه اینها مردها را ببینند و نه مردها اینها را ببینند. امیرالمؤمنین می گوید برگشتم پیش پیغمبر و گفتم: «يَا رَسُولَ اللَّهِ سَأَلْتَنِي شَيْءٌ خَيْرٌ لِلنِّسَاءِ؟» شما



سلسله جلسات برای امامت

فصل چهارم: سرمنزل جانان - جلسه اول

سؤال کردید چی برای زن‌ها بهتر است، می‌فرماید بهترین چیز این است: «خَيْرٌ لِلنِّسَاءِ أَنْ لَا يَرِينَ الرَّجَالَ وَلَا يَرَاهُنَّ الرَّجَالَ»، پیغمبر فرمود: «مَنْ أَخْبَرَكَ فَلَمْ تَعْلَمْهُ وَأَنْتَ عِنْدِي؟!» تو که پیش من بودی و اگر جواب را داشتی همان‌جا می‌گفتی. از کسی شنیده‌ای، «فَقُلْتُ: فَاطِمَةُ»، فرمود از فاطمه شنیدم. «فَأَعْجَبَ ذَلِكَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِبَيْتِهَا وَتَعَجَّبَ كَرْدَتْهَا وَفَرَمُودَتْهَا: «إِنَّ فَاطِمَةَ بَضْعَةٌ مِنِّي.» فاطمه پاره تن من است، حرف او حرف من است، مرام او مرام من است، خوب فهمیده که من چی می‌خواستم. همین بوده و می‌خواستم همین را بگویم. وقتی من مطلوب و مقصودم جور در نیامد، می‌بینم که زندگی‌هایمان خیلی به هم نمی‌خورد و مسیرمان خیلی با هم نمی‌خورد. من جایی که این‌ها می‌خواهند بروند نمی‌خواهم بروم. این‌ها زن را این شکلی می‌بینند. درست می‌بیند یا غلط؟ دیگران که جور دیگری دیدند، درست دیدند یا غلط دیدند؟ الآن می‌گویند زن باید نقش داشته باشد در ثروت، تولید، پول، درآمد.

کسی مانع پول درآوردن زن نیست. در بعضی مشاغل که ضروری است. شما مگر می‌توانید مدارس دخترانه را بسپارید به مردها که خانم‌ها هیچ‌کس نیابند و کار کنند و دبیرستان‌ها را بدهیم آقایان، کار کنند و یا بیمارستان‌های زنانه، پزشک و پرستار و همه چیزش، آقایان باشند، قطعاً یک سری مشاغل را باید خانم‌ها داشته باشند، ولی این اختلاط و این قاتی بودن، نه.

یک جای خیلی مهم و مقدسی رفته بودم یکی از مرقد‌های متبرک، دیدم در فروشگاه آنجا یک خانم چادری نشسته با یک آقایی که ریش زیادی هم داشت، اول فکر کردم زن و شوهر هستند که این جوروی دل و قلوه می‌دادند. در یک بیمارستان هم یک وقتی، مشابه این را دیده بودم و آنجا هم ابتدا فکر کردم زن و شوهر هستند. گفتم چه جالب، این‌ها با هم همکار هم هستند. این برای او غذا آورده و او تشکر کرد و کلی با هم گپ زدند. بعد گفتم مثلاً خانم نصیری، من تعجب کردم، معمولاً آدم، به زن خودش نمی‌گوید خانم نصیری. در این فروشگاه هم دیدم این‌ها دل و قلوه می‌دادند و بعد هم با فامیلی همدیگر را صدا می‌کردند. ما الآن در این حرمی که هستیم و در محضر این بزرگوار، یعنی ما اهل نجات شدیم و تمام.

معنای با امام بودن

یعنی داستان این بود، ما الآن شیعه هستیم و این امام ماست؟ امام ما این جوروی بود، فقط حرمش ثبت نام می‌کردیم و انگشت می‌زدیم؟ مسئله همین بود. یک چیزی یا یک جایی می‌خواهد ما را ببرد، یک جهتی برای ما در نظر دارد، چقدر با آن همسو هستیم. این معلوم می‌کند با این‌ها هستیم یا



سلسله جلسات برای امامت

فصل چهارم: سرمنزل جانان - جلسه اول

نه. «فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لَا مَعَ غَيْرِكُمْ»^{۱۳} که در زیارت جامعه کبیره می‌خوانیم، با این‌ها بودن یعنی چی؟ یعنی بیاییم و بچسبیم به ضریح امام رضا و تمام شد ما با اهل بیت و با امام رضا هستیم؟ یا در سخن حضرت عبدالعظیم اگر هر شب جمعه برویم، یعنی ما با حضرت عبدالعظیم هستیم؟ این مَعَكُمْ، یعنی همین؟ مَعَكُمْ، یعنی تو چی را خوب می‌دانی و من می‌خواهم همان‌جا باشم. تو هدف را کجا می‌دانی؟ من می‌خواهم همان‌جا بروم. خط تو کدام طرف است، من همان طرف می‌آیم. این می‌شود امام. داستان این است. وقتی این نبود می‌شود غربت و مظلومیت. می‌شود این که رقم خورد. دنبال جهاد بودند و گفتند خَيْرُ الْعَمَلِ نماز نیست، جهاد خیلی مهم است، کار به جایی رسید جهاد که از روز اول شروع شده بود که اولش هم خیلی خوب و قشنگ بود و این‌ها به دنبال حل مشکلات مسلمین هستند و دنبال جهاد هستند.

جهادی که «حَتَّى عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» در نمازش نبود، جهاد به کجا رسید؟ شد «جَاهَدَتِ الْحُسَيْنَ، وَ شَايَعَتْ وَ بَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ»^{۱۴}. جهاد آمد و تبدیل شد به جهاد روبروی ابا عبدالله الحسین. جهاد با حسین شد. این همان جهادی است که «حَتَّى عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» ندارد. جهادی است که با امام نیست و پشت سر امام نیست. الآن احساس می‌کند که اگر حسین بن علی را حذف بکند مشکلات جامعه حل می‌شود. این مانع است، این نمی‌گذارد. دارد مشغول می‌کند و اذیت می‌کند و چوب لای چرخ ما می‌گذارد. این همانی بود که خود فاطمه را هم در مدینه مزاحم می‌دید.

حذف حضرت زهرا (سلام الله علیها) توسط امت پیغمبر

این تعبیر از امیرالمؤمنین است که فرمود: امت پیغمبر، فاطمه زهرا را حذف کردند. در نهج البلاغه است این عبارت که نیاز به یک بحث مفصل دارد؛ یعنی همه با هم جمع شدند، این نگاه مردم بود، هم نگاه حاکمیت بود و هم نگاه مردم بود که فاطمه مزاحم است.^{۱۵} حرف‌های را زد و سخنرانی‌ات را کردی و تمام شد. برو بنشین توی خانه‌ات. نه آرام نمی‌نشیند و دست بر نمی‌دارد و سخنرانی و گریه و

۱۳. مُؤْمِنٍ بِسِرِّكُمْ وَ عَلَانِيَتِكُمْ وَ شَاهِدِكُمْ وَ غَائِبِكُمْ وَ أَوْلَكُمْ وَ آخِرِكُمْ وَ مَفْوُضٌ فِي ذَلِكَ كُلِّهِ إِلَيْكُمْ وَ مُسَلَّمٌ فِيهِ مَعَكُمْ وَ قَلْبِي لَكُمْ مُسَلَّمٌ وَ رَأْيِي لَكُمْ تَبَعٌ وَ نُصْرَتِي لَكُمْ مُعَدَّةٌ، حَتَّى يَحْيِيَ اللَّهُ تَعَالَى دِينَهُ بِكُمْ وَ يَرُدُّكُمْ فِي أَيَّامِهِ وَ يَطْهَرَكُمْ لِعَدْلِهِ وَ يَمَكِّنَكُمْ فِي أَرْضِهِ، فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لَا مَعَ غَيْرِكُمْ، أَمَنْتُ بِكُمْ وَ تَوَلَّيْتُ آخِرَكُمْ بِمَا تَوَلَّيْتُ بِهِ أَوْلَكُمْ (مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره).

۱۴. اللَّهُمَّ الْعَنِ الْعِصَابَةِ الَّتِي (الَّذِينَ) جَاهَدَتِ الْحُسَيْنَ، وَ شَايَعَتْ وَ بَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ (تَابَعَتْ) عَلَى قَتْلِهِ، اللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ جَمِيعاً (مفاتیح الجنان، زیارت عاشورا).

۱۵. فَلَقَدْ اسْتُرْجِعَتِ الْوَدِيعَةُ وَ أُخْذَتِ الرَّهْيْنَةُ، أَمَّا حُزْنِي فَسَرْمَدٌ وَ أَمَّا لَيْلِي فَمُسَهَّدٌ، إِلَى أَنْ يَخْتَارَ اللَّهُ لِي دَارَكَ الَّتِي أَنْتَ بِهَا مَقِيمٌ. وَ سَتَنْبُتُكَ أَنْتَكَ بِتَضَافُرِ أُمَّتِكَ عَلَى هَضْمِهَا، فَأَحْفَهَا السُّؤَالَ وَ اسْتَخْبِرْهَا الْحَالَ، هَذَا وَ لَمْ يَطْلِ الْعَهْدُ وَ لَمْ يَخُلْ مِنْكَ الذِّكْرُ (نهج البلاغه، نامه ۲۰۲).



سلسله جلسات برای امامت

فصل چهارم: سرمنزل جانان - جلسه اول

نالہ. این دیگر مزاحم است. اول خطش جدا می‌شود و بعد می‌بیند خطی که من می‌خواهم بروم این‌ها اجازه نمی‌دهند آن طرفی بروم، لذا از اینجا به بعد می‌شود دشمنی. اینجا می‌شود حذف. جمع شدند برای حذف فاطمه.

کدام فاطمه، فاطمه‌ای که همه غصه‌اش، غصه مردم بود. همه ناله‌اش ناله این مردم بود. بی‌تابی و بی‌خوابی‌اش برای مردم بود. لقمه دهانش را می‌گرفت و به مسکین و یتیم و اسیر می‌داد و همان فاطمه‌ای است که شب عروسی، گدا آمد، سائل آمد و به فاطمه زهرا عرض کرد امشب شب شادی و عروسی شماست، می‌شود یک کمکی به من بکنی؟ ظاهراً کمک زیادی هم نمی‌خواست که بی‌بی (سلام‌الله‌علیها) گفت بمان تا من برگردم. رفت و برگشت، دیدند با یک لباس مندرس برگشته و یک بسته‌ای هم در دستش است، سؤال کردند این چی است، گفت لباس عروسی‌ام است که آوردم تقدیم تو بکنم، دیدم تو محتاجی. من با همین لباس هم می‌توانم امشب را سرکنم، این لباس قشنگ‌تر برای تو باشد، این همان فاطمه است. شب تا صبح گریه می‌کرد. امام مجتبی می‌فرماید^{۱۶}: گوشم به دعای مادرم بود. ببینم تا صبح که دعا می‌کند چه زمانی نوبت خودش می‌شود. دیدم اذان صبح شد و دعای مادرم متوقف شد، عرض کردم برای همه دعا کردی، خودت به من گفתי فرمود: ((یا بَنِي الْجَارِ ثُمَّ الدَّارَ))، اول همسایه. کدام همسایه؟ همان همسایه‌هایی که دیدند با هیزم پشت در خانه فاطمه جمع شدند، بوی دود در خانه فاطمه به مشامشان رسید، دیدند از پشت در دارند با فاطمه بد صحبت می‌کنند، هیچ‌کس دخالت نکرد و خودش را وسط نینداخت.

شب جمعه است، ابتدا برویم پشت این درب نیم‌سوخته و بعد برویم کربلا. همه چیز از پشت همین در شروع شد. اول سکوت کردند، وقتی درب، آتش گرفت، وقتی مادر، پشت این درب، بود و پشت این آتش بود، از سکوت اینجا شروع شد. انگار، فاطمه مزاحم بود و انگار حقش بود که حذف بشود. مایه آزار بود معاذ الله. درب، آتش گرفت و این آتش دیگر ادامه پیدا کرد و از آنجا شروع شد تا رسید به آتشی که در خیمه‌های حسین، انداختند.

امشب با فاطمه برویم کربلا که خود مادر، هم امشب کربلاست.

۱۶. عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَخِيهِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: رَأَيْتُ أُمَّيَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ قَامَتْ فِي مِحْرَابِهَا لَيْلَةَ جُمُعَتِهَا فَلَمْ تَزَلْ رَاكِعَةً سَاجِدَةً حَتَّى اتَّصَحَّ عَمُودُ الصُّبْحِ وَ سَمِعْتُهَا تَدْعُو لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ تَسْمِيَهُمْ وَ تُكثِرُ الدُّعَاءَ لَهُمْ وَ لَا تَدْعُو لِنَفْسِهَا بِشَيْءٍ فَقُلْتُ لَهَا يَا أُمَّاهُ لِمَ لَا تَدْعِينَ لِنَفْسِكَ كَمَا تَدْعِينَ لِغَيْرِكَ فَقَالَتْ يَا بَنِي الْجَارِ ثُمَّ الدَّارَ (مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۸۱).



سلسله جلسات برای امامت

فصل چهارم: سرمنزل جانان - جلسه اول

از آن آتش شروع شد. امام حسین هم ظهر عاشورا وقتی تیر حرمله به سینه مبارکش نشست، فرمود: «قَتَلَنِي فُلَانٌ وَ فُلَانٌ»^{۱۷}. این حرمله نبود که تیر انداخت، این همان دونفری بودند که جمع شدند، دست علی را بستند و مادرمان را بین در و دیوار قرار دادند. این دو تا من را کشتند و تیر آن‌ها بود. این ادامه آن داستان و آن واقعه است. همان‌ها هستند که پشت در خانه فاطمه آتش افروختند. یکی‌شان می‌گوید خلیفه دوم به من گفت خانه را آتش بزن، گفتم «إِنَّ فِيهَا فَاطِمَةَ». خبر داری در این خانه فاطمه هست یا نه؟ چطور خانه را آتش بزنم؟

می‌دانید این‌ها هم که جمع شدند جزو ارادل و اوباش مدینه بودند. یکمشت ارادل و اوباش و کسانی بودند که پول می‌گرفتند بروند خرابکاری کنند. این‌ها را جمع کردند و با خودشان بردند. در بین همین‌ها یکی برگشت گفت داخل این خانه فاطمه هست، باز هم می‌گویی آتش بزنم؟ گفت هرکس می‌خواهد باشد. آتش بزن خانه را. آنجا می‌گوید دیدم صدای فاطمه از پشت در آمد یک لحظه دلم خواست رقت پیدا کند و بگویم این زن است و با این حال آمده پشت درها کنم، این را خود خلیفه دوم در نامه‌ای که به معاویه نوشته ذکر کرده. می‌گوید یک لحظه خواستم برگردم، ولی یادم آمد از کینه‌هایی که از علی داشتم، می‌گویم چنان با لگد زدم که صدای فاطمه را شنیدم. این ادامه پیدا کرد و رسید به کربلا، آمد خدمت امام سجاد، گفت آقا دارند خیمه‌ها را آتش می‌زنند چه کنیم؟ فرمود «عَلَيْكُمْ بِالْفِرَارِ»^{۱۸}. بگوئید زن و بچه‌ها هرکدام می‌توانند پناه ببرند به بیابان. فرار کنید به خار و خاشاک بیابان پناه ببرید.

أَلَا لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ.^{۱۹}

۱۷. فقال الحسين عليه السلام: بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلَى مَلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ وَ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ قَالَ إِلَهِي إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُمْ يُقْتُلُونَ رَجُلًا لَيْسَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ إِبْنُ نَبِيٍّ غَيْرُهُ ثُمَّ أَخَذَ السِّهْمَ فَأَخْرَجَهُ مِنْ قَفَاهُ فَانْبَعَثَ الدَّمُ كَالْمِيزَابِ فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى الْجِرْحِ فَلَمَّا امْتَلَأَتْ رَمَى بِهِ إِلَى السَّمَاءِ فَمَا رَجَعَ مِنْ ذَلِكَ الدَّمِ قَطْرَةٌ وَ مَا عَرَفَتْ الْحَمْرَةَ فِي السَّمَاءِ حَتَّى رَمَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَدَمِهِ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ ثَانِيًا فَلَمَّا امْتَلَأَتْ لَطَخَ بِهَا رَأْسَهُ وَ لَحِيَّتَهُ وَ قَالَ هَكَذَا أَكُونُ حَتَّى أَلْقَى جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ وَ أَنَا مَخْضُوبٌ بِدَمِي وَ أَقُولُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَتَلَنِي فُلَانٌ وَ فُلَانٌ (مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۱).

۱۸. و فی بعض المقاتل: أن زینب الكبرى علیها السلام أقبلت علی زین العابدین علیها السلام و قالت: یا بقیة الماضین و ثمال الباقین، قد أضرمو النار فی مضاربنا، فما رأیک فینا؟ فقال علیها السلام: علیکن بالفرار. ففررن بنات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم (حائری مازندرانی، محمد مهدی، معالی السبطين، ج ۲ ص ۵۲).

۱۹. سوره شعراء، آیه ۲۲۷.



أَمَّا بَعْدُ، يَا ابْنَ حَنِيفٍ فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رَجُلًا مِنْ فِتْيَةِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ دَعَاكَ إِلَى مَادِبَةٍ فَأَسْرَعْتَ إِلَيْهَا
تُسْتَطَابُ لَكَ الْأَلْوَانُ وَتُنْقَلُ إِلَيْكَ الْجَفَانُ، وَ مَا ظَنَنْتُ أَنَّكَ تُجِيبُ إِلَى طَعَامِ قَوْمٍ عَائِلُهُمْ مَجْفُوفٌ وَ غَنِيَهُمْ
مَدْعُوٌّ؛ فَانظُرْ إِلَى مَا تَقْضُمُهُ مِنْ هَذَا الْمَقْضَمِ، فَمَا اشْتَبَهَ عَلَيْكَ عِلْمُهُ فَالْفِظْهُ وَ مَا أَيْقَنْتَ بِطِيبِ
[وَجْهِهِ] وَجُوهِهِ فَنَلِّ مِنْهُ.

پس از یاد خدا و درود ای پسر حنیف، به من گزارش دادند که مردی از سرمایه داران بصره، تو را به مهمانی خویش فرا خواند و تو به سرعت به سوی آن شتافتی خوردنی های رنگارنگ برای تو آوردند، و کاسه های پر از غذا پی در پی جلوی تو نهادند.

گمان نمی کردم مهمانی مردمی را بپذیری که نیازمندانشان با ستم محروم شده، و ثروتمندانشان بر سر سفره دعوت شده اند، اندیشه کن در کجایی و بر سر کدام سفره می خوری. پس آن غذایی که حلال و حرام بودنش را نمی دانی دور بپفکن، و آنچه را به پاکیزگی و حلال بودنش یقین داری مصرف کن.

أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَامًا يَقْتَدِي بِهِ وَ يَسْتَضِيءُ بِنُورِ عِلْمِهِ؛ أَلَا وَإِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ اِكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ
بِطُمْرِيهِ وَ مِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصِيهِ؛ أَلَا وَ إِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ، وَ لَكِنْ أَعْيُونِي بَوْرَعٍ وَ اجْتِهَادٍ وَ عِفَّةٍ وَ
سَدَادٍ. فَوَاللَّهِ مَا كُنْتُ مِنْ دُنْيَاكُمْ تَبْرَأُ وَ لَا أَدْخُرْتُ مِنْ غَنَائِمِهَا وَفَرَأُ وَ لَا أَعْدَدْتُ لِبَالِي ثُوبِي طُمْرًا وَ لَا
حُرْتُ مِنْ أَرْضِهَا شِبْرًا وَ لَا أَخَذْتُ مِنْهُ إِلَّا كَقُوتِ أَتَانٍ دَبْرَةٍ وَ لَهِي فِي عَيْنِي أَوْهَى وَ أَوْهَنُ مِنْ عَفْصَةٍ
مَقْرَةٍ. بَلَى كَانَتْ فِي أَيْدِينَا فَدَكٌ مِنْ كُلِّ مَا أَظَلَّتْهُ السَّمَاءُ، فَشَحَّتْ عَلَيْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ وَ سَخَتْ عَنْهَا
نُفُوسُ قَوْمٍ آخَرِينَ، وَ نِعَمَ الْحَكْمِ اللَّهُ. وَ مَا أَصْنَعُ بِفَدَكٍ وَ غَيْرِ فَدَكٍ وَ النَّفْسُ مَطَانِنُهَا فِي غَدٍ جَدْتُ
تَنْقَطِعُ فِي ظِلْمَتِهِ آثَارُهَا وَ تَغِيْبُ أَخْبَارُهَا وَ حُفْرَةٌ لَوْ زِيدَ فِي فَسْحَتِهَا وَ أَوْسَعَتْ يَدَا حَافِرِهَا لِأَضْغَطِهَا
الْحَجَرِ وَ الْمَدْرِ وَ سَدَّ فَرَجَهَا التُّرَابُ الْمُتْرَاكُمُ.

آگاه باش هر پیروی را امامی است که از او پیروی می کند، و از نور دانشش روشنی می گیرد. آگاه باش امام شما از دنیای خود به دو جامه فرسوده، و دو قرص نان رضایت داده است، بدانید که شما توانایی چنین کاری را ندارید اما با پرهیزکاری و تلاش فراوان و پاکدامنی و راستی، مرا یاری دهید.

پس سوگند به خدا من از دنیای شما طلا و نقره ای نیندوخته، و از غنیمت های آن چیزی ذخیره نکرده ام، بر دو جامه کهنه ام جامه ای نیفزودم. و از زمین دنیا حتی یک وجب در اختیار نگرفتم و دنیای شما در چشم من از دانه تلخ درخت بلوط ناچیزتر است. آری از آنچه آسمان بر آن سایه افکنده، فدک در دست ما بود که مردمی بر آن بخل ورزیده، و مردمی دیگر سخاوتمندانه از آن چشم پوشیدند، و بهترین داور خداست.

مرا با فدک و غیر فدک چه کار در حالی که جایگاه فردای آدمی گوار است، که در تاریکی آن، آثار انسان نابود و اخبارش پنهان می گردد، گودالی که هر چه بر وسعت آن بیفزایند، و دست های گور کن فراخش نماید، سنگ و کلوخ آن را پر کرده، و خاک انباشته رخنه هایش را مسدود کند.

وَ إِنَّمَا هِيَ نَفْسِي أَرُوضَهَا بِالتَّقْوَى لِتَأْتِي أَمَنَةً يَوْمَ الْخَوْفِ الْأَكْبَرِ وَ تَثْبُتَ عَلَى جَوَابِ الْمَرْزَلِقِ؛ وَ لَوْ شِئْتُ
لَاهْتَدَيْتُ الطَّرِيقَ إِلَى مُصَفَى هَذَا الْعَسَلِ وَ لُبَابِ هَذَا الْقَمَحِ وَ نَسَائِجِ هَذَا الْقَرْزِ؛ وَ لَكِنْ هَيْهَاتَ أَنْ



يُغْلِبُنِي هَوَايَ وَ يَقُودُنِي جَشَعِي إِلَى تَخْيِيرِ الْأَطْعِمَةِ وَ لَعَلَّ بِالْحِجَازِ أَوْ الْيَمَامَةِ مَنْ لَا طَمَعَ لَهُ فِي الْقُرْصِ
وَ لَا عَهْدَ لَهُ بِالشَّبَعِ، أَوْ أَبِيَّتْ مَبْطَانًا وَ حَوْلِي بَطُونٌ غَرَّتِي وَ أَكْبَادُ حَرَى، أَوْ أَكُونَ كَمَا قَالَ الْقَائِلُ: "وَ
حَسْبُكَ [عَارًا] دَاءٌ أَنْ تَبَيْتَ بِيْطْنَةَ - وَ حَوْلَكَ أَكْبَادٌ تَحْنُ إِلَى الْقِدِّ". أَفَقَعُ مِنْ نَفْسِي بِأَنْ يَقَالَ هَذَا أَمِيرُ
الْمُؤْمِنِينَ وَ لَا أُشَارِكُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ أَوْ أَكُونَ أُسْوَةً لَهُمْ فِي جُشُوبَةِ الْعَيْشِ.

من نفس خود را با پرهیزکاری می پرورانم، تا در روز قیامت که هراسناک ترین روزهاست در آمان، و در لغزشگاه های آن ثابت قدم باشد.

من اگر می خواستم، می توانستم از عسل پاک، و از مغز گندم، و بافته های ابریشم، برای خود غذا و لباس فراهم آورم، اما هیئات که هوای نفس بر من چیره گردد، و حرص و طمع مرا وا دارد که طعامهای لذیذ برگزینم، در حالی که در ((حجاز)) یا ((یمامه)) کسی باشد که به قرص نانی نرسد، و یا هرگز شکمی سیر نخورد، یا من سیر بخوابم و پیرامونم شکم هایی که از گرسنگی به پشت چسبیده، و جگرهای سوخته وجود داشته باشد، یا چنان باشم که شاعر گفت: «این درد تو را بس که شب را با شکم سیر بخوابی و در اطراف تو شکم هایی گرسنه و به پشت چسبیده باشند».

آیا به همین رضایت دهم که مرا امیر المؤمنین علیه السلام خوانند و در تلخی های روزگار با مردم شریک نباشم و در سختی های زندگی الگوی آنان نگردم؟

فَمَا خُلِقْتُ لِيشْغَلَنِي أَكُلُ الطَّيِّبَاتِ كَالْبَهِيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ هَمُّهَا عِلْفُهَا أَوْ الْمُرْسَلَةِ شُغْلُهَا تَقَمُّمُهَا تَكْتَرِشُ
مِنْ أَعْلَافِهَا وَ تَلْهُوُ عَمَّا يِرَادُ بِهَا، أَوْ أَتْرَكَ سُدَى أَوْ أَهْمَلْتُ عَابِتًا أَوْ أَجَرْتُ حَبْلَ الصَّلَاةِ أَوْ أَعْتَسَفْتُ طَرِيقَ
الْمَتَاهَةِ. وَ كَأَنِّي بِقَائِلِكُمْ يَقُولُ إِذَا كَانَ هَذَا قُوتُ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ فَقَدْ قَعَدَ بِهِ الضَّعْفُ عَن قِتَالِ الْأَقْرَانِ وَ
مُنَازَلَةِ الشُّجْعَانِ! أَلَا وَ إِنَّ الشَّجْرَةَ الْبَرِّيَّةَ أَصْلَبُ عُودًا وَ الرَّوَاتِعَ الْخَضِرَةَ أَرْقُ جُلُودًا وَ النَّابِتَاتِ الْعُذِيَّةَ
أَقْوَى وَ قُودًا وَ أَبْطَأُ خُمُودًا. وَ أَنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ كَالضُّوءِ مِنَ الضُّوءِ وَ الذَّرَاعِ مِنَ الْعُضْدِ؛ وَ اللَّهُ لَوْ
تَظَاهَرَتِ الْعَرَبُ عَلَى قِتَالِي لَمَا وَلَّيْتُ عَنْهَا وَ لَوْ أَمَكْنَتِ الْفُرْصُ مِنْ رِقَابِهَا لَسَارَعْتُ إِلَيْهَا وَ سَأَجْهَدُ فِي أَنْ
أُظْهِرَ الْأَرْضَ مِنْ هَذَا الشَّخْصِ الْمَعْكُوسِ وَ الْجِسْمِ الْمَرْكُوسِ حَتَّى تَخْرُجَ الْمَدْرَةُ مِنْ بَيْنِ حَبِّ
الْحَصِيدِ.

آفریده نشده ام که غذاهای لذیذ و پاکیزه مرا سرگرم سازد، چونان حیوان پروری که تمام همّت او علف، و یا چون حیوان رها شده که شغلش چریدن و پر کردن شکم بوده، و از آینده خود بی خبر است. آیا مرا بیهوده آفریدند آیا مرا به بازی گرفته اند آیا ریسمان گمراهی در دست گیرم و یا در راه سرگردانی قدم بگذارم.

گویا می شنوم که شخصی از شما می گوید: «اگر غذای فرزند ابی طالب همین است، پس سستی او را فرا گرفته و از نبرد با هموردان و شجاعان باز مانده است». آگاه باشید درختان بیابانی، چوبشان سخت تر، و درختان کناره جویبار پوستشان نازک تراست. درختان بیابانی که با باران سیراب می شوند آتش چوبشان شعله ورتر و پر دوام تراست. من و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چونان روشنایی یک چراغیم، یا چون آرنج به یک بازو پیوسته ایم، به خدا



سوگند اگر اعراب در نبرد با من پشت به پشت یکدیگر بدهند، از آن روی بر نتابم، و اگر فرصت داشته باشم به پیکار همه می شتابم، و تلاش می کنم که زمین را از این شخص مسخ شده («معاویه») و این جسم کج اندیش، پاک سازم تا سنگ و شن از میان دانه ها جدا گردد.

إِيكَ عَنِّي يَا دُنْيَا، فَحَبْلُكَ عَلَيَّ غَارِبِكِ، قَدِ انْسَلَّتْ مِنْ مَخَالِبِكَ وَأَفَلْتُ مِنْ حَبَائِلِكَ وَاجْتَنَبْتُ الذَّهَابَ فِي مَدَاحِضِكَ. أَيْنَ الْقُرُونُ الَّذِينَ غَرَّرْتَهُمْ بِمَدَاعِبِكَ؟ أَيْنَ الْأُمَمُ الَّذِينَ فَتَنْتَهُمْ بِزَخَارِفِكَ؟ فَهَا هُمْ رَهَائِنُ الْقُبُورِ وَمَضَامِينُ اللُّحُودِ. وَاللَّهِ لَوْ كُنْتُ شَخْصًا مَرْتَبًا وَقَالِبًا حَسِيًّا لَأَقَمْتُ عَلَيْكَ حُدُودَ اللَّهِ فِي عِبَادِ غَرَّرْتَهُمْ بِالْأَمَانِي وَ أُمَمِ الْفَيْتِيهِمْ فِي الْمَهَاوِي وَ مُلُوكِ أَسْلَمْتِهِمْ إِلَى التَّلْفِ وَ أَوْرَدْتَهُمْ مَوَارِدَ الْبَلَاءِ إِذْ لَا وِرْدَ وَ لَا صَدْرَ. هَيْهَاتَ، مَنْ وَطِئَ دَحْضَكَ زَلَقَ وَ مَنْ رَكَبَ لُجَجَكَ غَرِقَ، وَ مَنْ أَزُورَ عَنْ حَبَائِلِكَ وَفَّقَ وَ السَّالِمُ مِنْكَ لَا يَبَالِي إِنْ ضَاقَ بِهِ مَنَاحُهُ وَ الدُّنْيَا عِنْدَهُ كَيَوْمِ حَانَ انْسِلَاحُهُ. اعْزِبِي عَنِّي، فَوَاللَّهِ لَا أُدِلُّ لَكَ فَتَسْتَذِينِي وَ لَا أَسْلَسُ لَكَ فَتَقُودِينِي.

ای دنیا از من دور شو، مهارت را بر پشت تو نهاده، و از چنگال های تو رهایی یافتم، و از دام های تو نجات یافته، و از لغزشگاه هایت دوری گزیده ام. کجایند بزرگانی که به بازیچه های خود فریبشان داده ای کجایند امت هایی که با زور زیورت آنها را فریفتی که اکنون در گورها گرفتارند و درون لحدها پنهان شده اند.

ای دنیا به خدا سوگند اگر شخصی دیدنی بودی، و قالب حس کردنی داشتی، حدود خدا را بر تو جاری می کردم، به جهت بندگانی که آنها را با آرزوهایت فریب دادی، و ملت هایی که آنها را به هلاکت افکندی، و قدرتمندانی که آنها را تسلیم نابودی کردی، و هدف انواع بلاها قرار دادی که دیگر راه پس و پیش و ندارند. اما هیئات کسی که در لغزشگاه تو قدم گذارد سقوط خواهد کرد، و آن کس که بر امواج تو سوار شد غرق گردید، کسی که از دام های تو رهائی یافت پیروز شد، آن کس که از تو به سلامت گذشت نگران نیست که جایگاهش تنگ است، زیرا دنیا در پیش او چونان روزی است که گذشت. از برابر دیدگانم دور شو، سوگند به خدا، رام تو نگردم که خوادم سازی، و مهارم را به دست تو ندهم که هر کجا خواهی مرا بکشانی.

وَ اَيُّمُ اللَّهِ يَمِينًا - اَسْتَثْنِي فِيهَا بِمَشِيئَةِ اللَّهِ - لَارَوْضَنَّ نَفْسِي رِيَاضَةً تَهْتَشُّ مَعَهَا إِلَى الْقُرْصِ إِذَا قَدَرْتُ عَلَيْهِ مَطْعُومًا وَ تَقْنَعُ بِالْمِلْحِ مَادُومًا، وَ لَادَعَنَّ مُقَلَّتِي كَعَيْنِ مَاءٍ نَضَبَ مَعِينَهَا مُسْتَفْرِغَةً دُمُوعَهَا. أَ تَمْتَلِي السَّائِمَةَ مِنْ رَعِيهَا فَتَبْرُكُ وَ تَشْبَعُ الرَّبِيضَةَ مِنْ عُشْبِهَا فَتَرِيضُ وَ يَأْكُلُ عَلَيَّ مِنْ زَادِهِ فَيَهْجَعُ؟ قَرَّتْ إِذَا عَيْنُهُ إِذَا اقْتَدَى بَعْدَ السِّنِينَ الْمُتَطَاوِلَةِ بِالْبَهِيمَةِ الْهَامِلَةِ وَ السَّائِمَةِ الْمَرْعِيَةِ.

به خدا سوگند، که تنها اراده خدا در آن است، چنان نفس خود را به ریاضت وادارم که به یک قرص نان، هر گاه بیابم شاد شود، و به نمک به جای نان خورش قناعت کند، و آنقدر از چشم ها اشک ریزم که چونان چشمه ای خشک در آید، و اشک چشمم پایان پذیرد.

آیا سزاوار است که چرندگان، فراوان بخورند و راحت بخوابند، و گله گوسفندان پس از چرا کردن به آغل رو کنند، و علی



سلسله جلسات برای امامت

فصل چهارم: سرمنزل جانان - جلسه اول

نیز [همانند آنان] از زاد و توشه خود بخورد و استراحت کند چشمش روشن باد که پس از سالیان دراز، چهارپایان رها شده، و گله های گوسفندان را الگو قرار دهد.

طُوبَى لِنَفْسٍ أَدَّتْ إِلَى رَبِّهَا فَرَضَهَا وَ عَرَكَتْ بِجَنَبِهَا بُؤْسَهَا وَ هَجَرَتْ فِي اللَّيْلِ غُمُضَهَا حَتَّى إِذَا غَلَبَ الْكُرَى عَلَيْهَا افْتَرَشَتْ أَرْضَهَا وَ تَوَسَّدَتْ كَفَّهَا، فِي مَعْشَرٍ أَشْهَرَ عُيُونَهُمْ خَوْفٌ مَعَادِهِمْ وَ تَجَافَتْ عَنْ مَضَاجِعِهِمْ جُنُوبُهُمْ وَ هَمَّهَمَتْ بِذِكْرِ رَبِّهِمْ شِفَاهُهُمْ وَ تَقَشَّعَتْ بِطُولِ اسْتِغْفَارِهِمْ ذُنُوبُهُمْ، "أَوْلَيْكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ". فَاتَّقِ اللَّهَ يَا ابْنَ حُنَيْفٍ وَ لَتَكْفِفَنَّ أَقْرَاصُكَ لِيَكُونَ مِنَ النَّارِ خَلَاصُكَ.

خوشا به حال آن کس که مسئولیت های واجب را در پیشگاه خدا به انجام رسانده و در راه خدا هرگونه سختی و تلخی را به جان خریده، و به شب زنده داری پرداخته است، و اگر خواب براو چیره شده بر روی زمین خوابیده، و کف دست را بالین خود قرار داده، و در گروهی است که ترس از معاد خواب را از چشمانشان ربوده، و پهلوی از بسترها گرفته، و لبهایشان به یاد پروردگار در حرکت و با استغفار طولانی گناهان را زدوده اند: «آنان حزب خداوند، و همانا حزب خدا رستگار است». پس از خدا بترس ای پسر حنیف، و به قرص های نان خودت قناعت کن، تا تو را از آتش دوزخ رهایی بخشد.